

شیفتگان کتاب

□ علی رفیعی علامرودشتی

بخش بیستم

و آثاری چند تألیف کرد که برخی از آنها به این شرح است:

۱. تعالیق و مجربات علی جهة الکناش. ابن ابی اصیبعه گوید: این کتاب را به خط خود وی دیده‌ام، و در آن، تمام بیماریها و چگونگی مداوای آنها را گردآوری و استقصا نموده است.

۲. التذکرة الطبیة فی مصلحة الاحوال البدنیة، که برای نصیرالدوله ابو علی حسن بن ابی علی حسن بن حمدان نوشته است.

۳. مقالة فی التقرير القیاسی علی أن البلغم یكثر تولده فی الصيف والدم و المزار الاصغر فی الشتاء.

از این آثار، اکنون چیزی باقی نمانده و اطلاعی از آنها به دست نیامده است.

شیفتگی افرائیم به کتاب

افرائیم که در میان عالمان و پزشکان آن روز به فضل و بهره‌مندی از دانش پزشکی شهرت داشت، در گردآوری کتابهای این رشته و خریداری یا استنساخ آنها، از همتی بلند برخوردار بود؛ چنان که دیگران، شیفتگی به کتاب و

۶۹. ابو کثیر افرائیم بن اسحاق بن ابراهیم بن یعقوب بن الزقان یهودی مصری (متوفی بین سالهای ۴۷۱ - ۴۸۰ ق)، از مشهورترین پزشکان عصر فاطمیان در مصر.

سال تولد وی دانسته نیست. تاریخ مرگ او نیز به درستی مشخص نیست؛ اما ذهبی وی را جزو دانشمندانی که بین سالهای ۴۷۱ تا ۴۸۰ قمری در گذشته‌اند، نام برده است. از این رو، ما نیز او را در ردیف شخصیت‌های علمی اواسط نیمه دوم سده پنجم هجری آورده‌ایم.

او دانش پزشکی و حکمت عمومی را نزد ابوالحسن علی بن رضوان آموخت. به گفته ابن ابی اصیبعه از برجسته‌ترین و بزرگ‌ترین شاگردان این رضوان بود که پس از فراغت از تحصیل و چیرگی و خبرگی تمام در علم پزشکی، به خدمت خلفای فاطمی در آمد و سالهای زیادی در دربار آنان به طبابت پرداخت. او از این طریق، ثروت بسیاری اندوخت و مکتبی به دست آورد.^۱

افرائیم، در کنار طبابت، به تدریس و تألیف پرداخت

۱. عیون الانباء ابن ابی اصیبعه، ص ۵۶۸؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات

۴۷۱ - ۴۸۰ ق)، ص ۳۰۲، الوافی بالوفیات، ۲۶۹/۹؛ معجم المؤلفین، ۳۰۸/۲

(۱/۳۸۹)؛ تاریخ المکتبات فی مصر العصر المملوکی، سید سید نشار، ص ۶۷.

عباسی، در بغداد دیده به جهان گشود و زیر نظر پدر خویش پرورش یافت و مقدمات علوم را فرا گرفت. سال ولادت او را ۳۸۱ تا ۴۳۲ قمری دانسته‌اند. برخی هم تاریخ ولادت وی را سالهای ۴۱۶ یا ۴۱۷ قمری ثبت کرده‌اند.^۲

او از دانشمندان بزرگ روزگار خویش در بغداد دانش آموخت؛ به‌ویژه از ابو علی بن شاذان حدیث شنید و سرآمد اقران خویش گردید و به تربیت شاگردانی چون ابن سمرقندی ابوالبرکات و انماطی پرداخت، و آنان از وی حدیث شنیده و دانش آموخته و روایت کرده‌اند.^۳

ابن جوزی و ابن کثیر وصفدی، او را فردی عاقل، زیرک، دانا و رئیسی بزرگوار، محترم و بانفوذ دانسته‌اند که نزد خلفا و ملوک از احترام ویژه‌ای برخوردار بود و از پدر خویش نیز املاک و ثروت عظیمی به ارث برده بود.^۴

غرس النعمه دارای آثار و تألیفاتی است که مشهورترین آنها عبارت‌اند از:

۱. الربیع، که به تاریخ الکبیر و ذیل نشوان المحاضرة نیز شهرت دارد. در واقع، وی بر کتاب پدر خود، نشوان المحاضرة، ذیلی نوشت که حوادث بین سالهای ۳۸۵ تا ۴۶۸ قمری را شامل می‌شود، چون اصل نشوان المحاضرة شامل حوادث بین سالهای ۳۶۰ تا ۳۸۴ قمری است.

۲. الهفوات النادرة من المغفلین المحظوظین و السقطات البادرة

۱. عیون الانباء، همان جا.

۲. المنتظم ابن جوزی، ۱۵۷/۷ و ۱۸۸/۸ و ۳۱۵ و ۴۳/۹ - ۴۳ (۲۷۵/۱۶ - ۲۷۶)؛

اخیر الحنفی و المغفلین، ص ۹۸؛ الازکیاء، ص ۱۲۱؛ معجم الادباء، ۱۷۰/۱، ۱۹۴،

۱۶۳/۵، ۳۰۴ و ۲۵۱/۶ و ۱۵۱/۱۳ و ۹۲/۱۷؛ الکامل فی التاریخ، ۲۶۳/۱۰؛

تلخیص معجم الأدباء، ۱۱۶۳/۲/۴ - ۱۱۶۴؛ تاریخ بغداد، ۲۶۴/۴؛ تاریخ الحکماء

قفطی، ص ۱۱؛ غرر مخصائص و طواط، ص ۲۴، ۲۷۱؛ وفيات الاعیان، ۱۰۱/۶ -

۱۰۵، مرآت الزمان، وفيات ۴۸۰ قمری؛ البداية و النهاية، ۱۳۴/۱۲؛ الوافی

بالوفیات، ۵۰/۱؛ سید اعلام النبلاء، ۴۸۱/۱۸؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و

وفیات ۲۷۱ - ۴۸۰ ق) ص ۲۹۸ - ۳۰۰؛ شذرات الذهب، ۲۷۹/۳؛ کشف الظنون،

۱۴/۹/۲، ۱۴۷۱، ۲۱۴۵؛ النجوم الزاهرة، ۱۲۶/۵؛ هدیه العارفین، ۷۵/۲؛ دائرة

المعارف الاسلامیة، ۲۲/۴؛ الاعلام زرکلی، ۳۵۷/۷؛ مجمع المؤلفین، ۹۳/۱۲

(۷۶۱ - ۷۶۰/۳)؛ مجلة المجمع العلمی العربی بدمشق، ۶۳۱/۴۴ - ۶۳۵؛ طبقات

اعلام الشیعة (قرن الخامس) ص ۱۳۴ - ۱۳۵؛ الذریعة، ۱۷۸/۹ و ۵۱/۱۰ و ۷۲ و

۱۶۰/۲۴ و ۲۳۸، ۶۸/۲۵ و ۳۰۵/۲۶؛ مقدمه رسوم دارالخلافه، میکائیل عواد،

ص ۲۱ - ۲۵؛ مقدمه کتاب الهفوات النادرة، به کوشش صالح اشتر؛ او را

الکتب العربیة العامة و شبه العامة لبلاد الشام و العراق و مصر فی العصر الوسیط،

ص ۱۶۷ - ۱۶۸.

۳. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۲۹۹.

۴. المنتظم، ۲۷۵/۱۶ - ۲۷۶؛ البداية و النهاية، ۱۳۴، ۸۵/۱۲؛ الوافی بالوفیات، ۵۰/۱.

همت در گردآوری آثار پزشکی آن روزگار و دیگر آثار علمی وی را ستوده‌اند. او برای تکثیر و ازدیاد کتابخانه شخصی خویش، غیر از اینکه خود به استنساخ کتابهای دیگران می‌پرداخت، او از وجود دیگر نساخان نیز استفاده می‌کرد. نوشته‌اند که محمد بن سعید بن هشام حجری یکی از استنساخ‌گران کتابخانه وی بود. ابن ابی اصیبعه گوید: بسیاری از کتابها را به خط محمد بن سعید بن هشام، معروف به ابن ملساقه، دیده‌ام که برای افرائیم نوشته بود، و در آن کتابها، خط افرائیم نیز وجود داشت.

نوشته‌اند که مردی تاجر و دلال کتاب، از عراق به مصر آمد تا در آنجا به تهیه و گردآوری و خرید کتاب بپردازد و به عراق ببرد. در این میان، با افرائیم آشنا شد و به تشویق و خواست وی، افرائیم ده هزار جلد کتاب از کتابهای فراهم آورده خود را جدا کرد و قصد داشت که به او بفروشد. این خبر به افضل بن امیر الجیوش رسید، که خود از شیفتگان کتاب و از امیران دربار خلیفه فاطمی بود. وی مبلغ زیادی بابت بهای آن ده هزار جلد، همراه پیکي نزد افرائیم فرستاد و از او خواست که کتابها را به وی بفروشد تا از مصر خارج نشوند. اتفاقاً آن مبلغ به همان مقداری بود که قرار بود شخص عراقی بابت بهای کتابها به او بپردازد. افرائیم آن ده هزار جلد کتاب را به افضل بن امیر الجیوش فروخت و به کتابخانه وی منتقل گردید. افضل دستور داد بر تک تک آن کتابها القاب و عناوین وی را بنویسند. ابن ابی اصیبعه نوشته است که من این کتابها را که نام افرائیم و القاب افضل بر آنها نوشته شده بود، دیده‌ام. با این حال، وقتی افرائیم دیده از جهان فروبست، بیش از بیست هزار جلد کتاب و اموالی فراوان از خود باقی گذاشت.^۱

۷۰. ابوالحسن محمد هلال بن محسن بن ابراهیم بن هلال صابی حرانی، معروف به غرس النعمه بغدادی (۴۱۶ یا ۴۱۷ - ۴۸۰ ق)، ادیب، کاتب و مورخ نامور شیعی عراقی.

پدر وی هلال بن محسن، مؤلف کتاب معروف نشوان المحاضرة از دانشمندان و ادیبان معروف روزگار خویش و کاتب دربار خلفای عباسی بود. به گفته ابن جوزی و دیگران، آنان بیت و خاندان کتابت، بلاغت، ادب و تاریخ بودند. غرس النعمه در چنین خاندانی، و در زمان خلافت القادر بالله

من المغفلین الملحوظین، که اختصاراً به الهفوات شهرت یافته است. این کتاب به کوشش صالح اشتر، در دمشق و در ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م چاپ و منتشر شده است.

وی در ذی قعدة ۴۸۰، در ۶۰ یا ۶۴ سالگی در بغداد دیده از جهان فروبست، و در منزل خود، در شارع ابن ابی عوف، به خاک سپرده شد. جنازه‌اش به نجف اشرف منتقل و در آنجا مدفون گردید.

شیفتگی غرس النعمه به کتاب

او به لحاظ تربیت خانوادگی و اینکه خود از خاندانی علمی برخاسته بود، علاقه و شیفتگی خاص به علم و فرهنگ و ادب داشت. از این رو، کتابهای فراوانی، در رشته‌های گوناگون، در طول زندگی خویش فراهم آورده بود. با توجه به اینکه وی ارث و املاک بسیاری داشت که به او کمک می‌کرد کتاب بخرد یا استنساخ کند. ابن جوزی گوید: وی دارای صدقات جاریه بود و هفتاد هزار دینار پس از خود باقی گذاشت و در شارع ابن ابی عوف که منزلش بود، کتابخانه‌ای بزرگ و مجهز بنا نمود و حدود چهارهزار جلد کتاب در علوم و فنون مختلف در آن قرار داد و وقف عام نمود، تا همگان از آن استفاده کنند. برخی شمار کتابها را هزار جلد نوشته‌اند، اما ابن کثیر آنها را چهارهزار دانسته است.^۱

او برای کتابخانه خویش کتابداری به نام ابن اقساسی علوی تعیین کرد که سالها پس از غرس النعمه، به کتابداری این کتابخانه مشغول بود و عالمان و دانشوران به آن کتابخانه مراجعه می‌کردند، تا اینکه ابن اقساسی، آهسته آهسته، مهر وقف کتابها را پاک کرده، آنها را به فروش رساند. وقتی به او اعتراض شد، گفت: چون کتابخانه نظامیه موجود است، دیگر نیازی به این کتابخانه نیست. چون به او گفتند: فروش کتابها از نظر شرعی ممنوع است، گفت: قیمت آنها را صرف صدقات کرده‌ام.^۲ برخی هم نوشته‌اند که بعدها برخی از کتابهای این کتابخانه، به کتابخانه مشهد غروی در نجف منتقل شد.^۳

۷۱. ابراهیم بن سعید بن عبدالله ابو اسحاق النعمانی مصری، معروف «حبال» حافظ «۳۷۱ - ۴۸۲ق/۱۰۰۷ - ۱۰۸۹م)، عالم فاضل، ادیب و تاجر کتاب.^۴

وی در مصر دیده به جهان گشود و در همان جا پرورش

یافت و از دانشمندان بنام آن دیار، مانند حافظ عبدالغنی بن سعید، احمد بن عبدالعزیز بن ثرثال صاحب محاملی، محمد بن احمد بن شاکر قطان، محمد بن ذکوان تینسی سبط عثمان سمرقندی، احمد بن حسین بن جعفر نخالی عطار، احمد بن محمد بن حاج اشبیلی، عبدالرحمان بن عمر نحاس، منیر بن احمد، خصیب بن عبدالله، محمد بن محمد نیشابوری و ابن نظیف دانش آموخته است.^۵ در برخی منابع اشاره شده که وی حدود سیصد شیخ و استاد داشته است.^۶

کسانی مانند ابو عبدالله حمیدی، ابراهیم بن حسن علوی مصری نقیب، عبدالکریم بن سوار تککی، عطاء بن هبة الله اخیمی، وفاء بن دبیان نابلسی، یوسف بن محمد اردبیلی، محمد بن محمد بن جماهر طلیطلی، محمد بن ابراهیم بکری طلیطلی، ابوالفتح سلطان بن ابراهیم مقدسی، ابوالفضل محمد بن بنان انباری، علی بن حسین موصلی فزّاء و ابوبکر محمد بن عبد الباقي قاضی مریستان از وی دانش آموخته و روایت کرده‌اند.^۷

در برخی منابع نوشته‌اند که وی آثار و تألیفاتی نیز داشته است؛ از جمله وفیات قوم من المصرین و نفر سواهم من سنة ۳۷۵ - ۴۵۶ قمری که گویا در مجموعه شماره ۷۸ق از ۱/۲۱۳ - ۱/۲۲۴، در کتابخانه ظاهریه موجود است.

حبال را فردی متقن، موثق، حافظ و صادق دانسته‌اند که خلفای فاطمی مصر او را برای مدتی از نقل حدیث منع کردند، ولی او پیش از آن و پس از این ممنوعیت، شاگردان فراوانی تربیت کرد و کسانی مانند خطیب بغدادی و ابو علی بن سکره اندلسی از او اجازه نقل حدیث گرفته‌اند.^۸

۱. المنتظم، همان جا؛ البدایة و النهایة، همان جا.

۲. همان.

۳. المنتظم، ۲۱۶/۸، ۲۷۶/۱۶.

۴. الاکمال ابن ماکولا، ۳۷۹/۲؛ مرآة الجنان، ۳۶۶/۳؛ تذکرة الحفاظ، ۱۱۹۱/۳ - ۱۱۹۶؛ سیر اعلام النبلاء، ۴۹۵/۱۸ - ۵۰۳؛ المعبر، ۲۹۹/۳ - ۳۰۰؛ دول الاسلام، ۱۱/۲؛ المصنع فی طبقات المحدثین، ص ۱۴۰؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۴۸۱ - ۴۹۰ق) ص ۷۷ - ۸۱؛ الوافی بالوفیات، ۳۵۵/۵؛ انماذ الحنفاء، ۳۲۶/۲؛ النجوم الزاهرة ۱۲۹/۳؛ طبقات الحفاظ، ص ۴۲۲؛ حسن المحاضرة، ۳۵۳/۱ - ۳۵۴؛ شذرات الذهب، ۳۳۶/۳؛ کشف الظنون، ۲۰۱۹/۲؛ معجم المصنفي تونکی، ۱۳۹/۳ - ۱۴۲؛ فهرس مخطوطات دارالمکتب الظاهرية (تاریخ)، ص ۱۵؛ مخطوطات الحدیث بالظاهرية، ص ۱۳۰؛ معجم المؤلفین، ۲۸/۱.

۵. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۷۷.

۶. سیر اعلام النبلاء، ۴۹۸/۱۸.

۷. تاریخ الاسلام، ص ۷۸.

۸. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۷۹.

شیفتگی حبال به کتاب

او در کنار تدریس و پرورش شاگردان و تألیف کتاب، به خرید و فروش کتاب نیز اشتغال داشت. از این رو، کتابهای بسیاری از متون اصلی و جزآن را برای خویش گردآورده و تهیه کرده بود، که به گفته ذهبی، به وصف در نمی‌آمد، و از شدت علاقه به کتاب، هیچ‌گاه کتاب و آثار تألیفی خود را در اختیار شاگردانش قرار نمی‌داد، مگر در حضور خودش؛ و آن شاگرد حق داشت به مقداری که حبال در آنجا نشسته بود، از آن کتاب استنساخ کند، و چون حبال از جای بر می‌خاست که برود، کتاب را از شاگرد خویش پس می‌گرفت. از بیشتر کتابهای چند نسخه استنساخ می‌کرد، و گاهی بیست نسخه از یک کتاب خود را استنساخ و در هنگام تدریس به هر یک از شاگردانش یک نسخه از آنها می‌داد تا آنها در موقع، به مقابله بپردازند. ابن طاهر یکی از شاگردانش می‌گوید: کسی را ندیدم که بیشتر از وی کتاب داشته باشد.^۱

سلفی از ابن طاهر نقل کرده است که روزی باران می‌بارید. حبال آمد و گفت: به سبب بارش باران، بسیاری از کتابهایم، به ارزش بیش از پانصد دینار، از بین رفت و با آب شسته شد. به او گفتم: ابن منده برای خود خزانه و کتابخانه‌ای تأسیس کرده تا از گزند حوادث این چنینی در امان باشد. گفت: اگر می‌خواستم کتابخانه‌ای برای کتابهایم درست و ایجاد کنم، به مکانی همچون مسجد جامع عمرو بن عاص نیاز داشتم.^۲

همو گوید: از مرشد بن یحیی مدینی شنیدم که می‌گفت: من از کتابهای حبال، به مقدار بیست قنطار، به صد دینار خریداری کردم؛ در حالی که نزد حبال بیش از پانصد قنطار کتاب بود.^۳

ابن طاهر اضافه کرده است که بیست جلد کتاب از او دیدم که بر روی کاغذهای کهنه نوشته بود. وقتی از او درباره آن کاغذها پرسیدم، گفت: این بیست جلد کتاب را از کاغذهایی که برای وزیر سمرقند می‌بردند نوشته‌ام؛ به این صورت که وقتی بعدها کتابهای آن وزیر به دست من افتاد، در موقع مطالعه و تفحص آن کتابها، هرگاه برگه‌ای سفید در لابه لای صفحات آن کتابها می‌دیدم، آن را از آن کتابها جدا می‌کردم، تا اینکه آن قدر کاغذ جمع شد که من از آنها این بیست جلد کتاب را نوشتم.^۴

میراث شهاب

۷۲. خواجه نظام الملک قوام الدین ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق بن عباس نوقانی رادکانی طوسی (۴۰۸ یا ۴۱۰ - ۴۸۵ق) ۱۰۱۸ یا ۱۰۲۰ - ۱۰۹۲م)، وزیر پراوازه و دانشمند فرزانه و مشهور آلب ارسلان سلجوقی و از نویسندگان توانمند و برجسته عهد سلجوقیان.^۵

وی در روز جمعه ۱۵ یا ۲۱ ذی قعدة ۴۰۸ یا ۴۱۰، در نوقان (نوغان)، از روستاهای دادکان توس، دیده به جهان گشود. پدرش او را نزد زنان شیرده می‌برد تا به او شیر دهند. به این ترتیب، او پرورش یافت و بزرگ شد.

جدش اسحاق، دهقانی بود از ناحیه بیهق که چهار پسر

۱. همان، ص ۸۰.

۲. سیر اعلام النبلاء، ۴۹۹/۱۸.

۳. سیر اعلام النبلاء، ۴۹۹/۱۸.

۴. تذكرة الحفاظ، ۱۱۹۴/۳.

۵. الانساب سمانی، ۳۷/۶؛ المنتظم، ۶۴/۹ - ۶۸ - ۳۰۲/۱۶ - ۳۰۷؛ اخبار الحمی والمغفلین، ص ۹۰؛ تاریخ دولة آل سلجوق، ص ۸۱؛ تاریخ حلب عظیمی، ص ۳۵۶؛ زبدة التواریخ حسینی، ص ۱۳۹ - ۱۴۶؛ الانباء فی تاریخ الخلفاء، بن عمرانی، ص ۲۰۴؛ ذیل تاریخ دمشق ابن قلائسی، ص ۱۲۱؛ تاریخ فارقی، ص ۲۲۹؛ المنتخب من السیاق، ص ۱۸۹؛ التودین فی اخبار قزوین، ۴۱۹/۲ - ۴۲۲؛ معجم البلدان، ۱۲/۳ و ۵۰/۴؛ الکامل فی التاریخ، ۲۰۴/۱۰ - ۲۰۶؛ التاریخ الباهر، ص ۹ و ۱۰؛ رحله ابن جبیر، ص ۲۰۵؛ الروضتین فی اخبار الدولتین، ابو شامه، ۲۵/۱ - ۲۶ - ۶۳؛ بغیة الطلب (تراجم عصر السلاجقه) ص ۸۱ - ۹۳؛ وفيات الاعیان، ۱۲۸/۲ - ۱۳۱؛ تاریخ مختصر الدول، ص ۱۹۲ - ۱۹۵؛ المختصر فی اخبار البشر، ۲۰۲/۲؛ نهایة الادب، ۲۵۱/۲۳ و ۳۳۰/۲۶؛ آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۵۳، ۳۹۷، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۴۷، ۴۷۴، ۶۰۲؛ الفخری، ص ۲۹۶ - ۲۹۷؛ دول الاسلام، ۱۳/۲؛ العبرة تاریخ ابن الوردی، ۳۰۷/۳ - ۳۰۸؛ سیر اعلام النبلاء، ۹۴/۱۹ - ۹۶؛ تاریخ السلام (حوادث و فیات) ص ۳۴۹؛ تاریخ ابن الوردی، ۵/۲؛ الدررة المضیة، ص ۴۳۶؛ الوافی بالوفیات، ۱۲۳/۱۲ - ۱۲۷؛ مرآة الجنان، ۱۳۵/۳ - ۱۳۸؛ طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ص ۴۳۶؛ البداية و النهایة، ۱۴۰/۱۲ - ۱۴۰؛ تاریخ ابن خلدون، ۱۳۵/۳ و ۱۱/۵ - ۱۳؛ بالنجوم الزاهرة ۱۳۶/۵ - ۱۳۷؛ شذرات الذهب، ۳۷۳/۳ - ۳۷۵؛ روضات الجنان ۸۷/۳ - ۸۹؛ اعیان الشیعة ۱۶۵/۵ و ۱۶۵/۱۰ - ۲۲۲/۱۰؛ مستدرکات اعیان الشیعة، ۲۶۷/۱؛ الاعلام زرکلی، ۲۰۲/۲؛ معجم المؤلفین، ۵۶۵/۲؛ مجله معهد المخطوطات، ۳۴۹/۵ - ۳۷۸؛ الروضتین، ۶۲/۱؛ زبدة التواریخ، ص ۱۴۲؛ کبریات المکتبات، اسعد طلس، ص ۲۹۳؛ الموسوعة الاسلامیة، ۹۹۷/۳ - ۱۰۰۰؛ دورالکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۱۹۴؛ به بعد؛ صیب السیر، ۴۹۰/۲ - ۵۰۱؛ به بعد؛ روضة الصفا، تهذیب و تلخیص زریاب خویی، ۶۷۴/۴ - ۶۷۷؛ تاریخ ایران کمبریج، ۶۰/۵ - ۱۰۵؛ تاریخ بیهق، ص ۷۶ - ۷۹؛ تجارب السلف، ص ۲۶۶؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۹۰۴/۲ - ۹۰۹؛ تاریخ گزیده، ص ۴۳۱ - ۴۳۹؛ تاریخ آل سلجوق، ص ۴۷، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۰؛ گنجینه آثار ایران، ص ۲۳۳؛ تاریخ اصفهان، ص ۸۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۷۰؛ رجال اصفهان یا تذكرة القبور، ص ۱۹۳؛ تذكرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۳۱۳ - ۳۱۶؛ گنجینه آثار ملی، ص ۱۰۵ - ۱۰۷؛ یغما، سال ۲۹، ص ۶۷۰؛ میراث شهاب، (الرحلة الاصفهانیة)، سال هفتم، شماره اول و دوم (۲۳ - ۲۴)، ص ۱۲.

داشت به نامهای ابوالحسن علی، ابونصر، احمد و محمد. ابوالحسن علی، فرزند بزرگ‌تر وی، سه پسر داشت به نامهای نظام‌الملک حسن، ابوالقاسم عبدالله و ابونصر اسماعیل. پدر وی، ابوالحسن علی، پس از مرگ پدرش اسحاق، به خدمت ابوالفضل سوری بن معتز که از جانب غزنویان حکومت خراسان را به عهده داشت پیوست. پس از چندی سمت عامل و بنداری را عهده‌دار شد و سالها در این شغل باقی ماند و همان‌جا همسری برگزید و ابو علی حسن در آن شهر پا به هستی نهاد.^۱

بوعلی حسن که بعدها از جانب خلیفه عباسی لقب «نظام‌الملک» یافت، دوران کودکی خود را در شهر توس گذراند و همان‌جا پرورش یافت و مقدمات علوم را فراگرفت. در همان زادگاهش بود که بر سر کوی ترسایان با ابو سعید ابوالخیر ملاقات کرد، و ابوسعید به اشارت او را «خواجه جهان» خواند.^۲ نظام‌الملک، دو بار دیگر نیز این عارف بزرگ را در میهنه و نیشابور زیارت کرد. نظام‌الملک در یازده سالگی قرآن را فراگرفت. سپس در توس و نیشابور و مرو فقه شافعی و حدیث آموخت، و چندی در شهر بلخ خدمت ابوعلی بن شاذان در آمد و به دبیری مشغول شد. چون ابو علی بعد از استیلای سلجوقیان بر بلخ، سمت وزارت جغری بیک یافت، نظام‌الملک را در خدمت خویش باقی گذاشت و به دبیری آلب ارسلان گماشت. پس از اینکه آلب ارسلان به جای پدر حکومت همه خراسان یافت، نظام‌الملک را در سال ۴۵۱ قمری به وزارت خود برگزید. چهار سال بعد، پس از وفات عمویش طغرل، در ۴۵۵ قمری، و ارتقا به مقام سلطنت و خلع عبدالملک کندی از وزارت، خواجه نظام‌الملک را به جای او به وزارت ممالک سلجوقی منصوب کرد. در واقع، وی در روز یکشنبه ۱۳ ذی حجه ۴۵۵، به وزارت رسید. از آن پس، نظام‌الملک همواره در مقام خود باقی بود، تا اینکه در ۴۸۵ قمری، بر اثر اختلاف با ترکان خاتون بر سر جانشینی ملک شاه و ترجیح بر کیارق بر محمود و سعایت مخالفان، به قولی از وزارت برکنار شد، بنا بر بعضی اقوال، دست او را از کارها کوتاه کردند، و اندکی بعد، در راه بغداد، به دست یکی از فداییان حسن صباح، به نام بو طاهر اَرانی، به قتل رسید. و در مجموع، مدت وزارت وی سی سال بوده است؛ یعنی ده سال در عهد آلب ارسلان و بیست

سال در دوره ملک شاه سلجوقی. او از وزیران مقتدر و با تدبیر و صاحب حشمت دوره سلجوقیان به شمار می‌رود، می‌توان گفت وی از وزیران دانشمند، مقتدر و بانفوذ ایران بوده است.^۳

نظام‌الملک در شهر اصفهان، از ابومسلم محمد بن علی بن مهریز ادیب و ابوالقاسم قشیری و ابو حامد ازهری نیز دانش آموخته و حدیث شنیده و روایت کرده است. کسانی مانند ابومحمد حسن بن منصور سمعانی و مصعب بن عبدالرزاق مصعبی و علی بن طراد زینبی و نصر عکبری، از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.^۴

درباره علت کشته‌شدن وی، مورخان به اختلاف مطالبی نقل کرده‌اند که به اختصار به این شرح است:

برخی نوشته‌اند که بر اثر اختلاف با ترکان خاتون بر سر جانشینی ملک شاه و اینکه نظام‌الملک بر کیارق را بر محمود ترجیح می‌داد، نقاری میان وی و دربار ملک شاه پدید آمد و همان موضوع ادامه یافت و بعدها تاج‌الملک ابوالغنائم، صاحب خزانه سلطان ملک شاه و ناظر در امر خانه‌های سلطانی، پادشاه را به وزیرش خواجه نظام‌الملک بدبین ساخت، و قصه کرد که او را از مقام وزارت عزل کند؛ اما چون سپاهیان و سربازان به نظام‌الملک علاقه‌ای شدید داشتند، نتوانست قصد خود را جامه عمل بپوشاند؛ زیرا نظام‌الملک اضافه بر میل سپاهیان به خویش، تعداد ممالیک خود را به بیست هزار نفر رسانده بود، و آنان نیز سخت به وی وفادار بودند. از این رو، وقتی نتوانستند او را برکنار کنند، مردی دیلمی را واداشتند تا به صورت کسی که مشکلی دارد و می‌خواهد عریضه‌ای به وزیر دهد، به نظام‌الملک نزدیک شد، و سپس با ضربات کارد، وزیر را مجروح ساخت. نظام‌الملک ۳۳ روز پس از ضربات وارد شده، از دنیا رفت.^۵ برخی نیز گفته‌اند پس از ۳۵ روز دیده از جهان فروبست.^۶ گفته شده است که فاصله بین مرگ سلطان ملک

۱. تاریخ بیهق، ص ۷۸-۷۹.

۲. اسرار التوحید، ص ۶۷.

۳. تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۹۰۴/۲-۹۰۸ و نک: تاریخ الاسلام ذمبی، ص ۱۴۲-۱۴۳.

۴. تاریخ الاسلام، ص ۱۴۵.

۵. ذیل تاریخ دمشق ابن قلانسی، ص ۱۲۱؛ تاریخ آل سلجوق، بنداری، ص ۲۸۲.

۶. وفیات الاعیان، ۲۸۸/۵؛ الکامل فی التاریخ، ۷۳/۱۰.

رساله‌ای دیگر با عنوان قانون الملک به خواجه نسبت داده‌اند، که به نظر می‌رسد قسمتی از همان کتاب سیاست‌نامه باشد.^۹

رساله‌ای نیز با نام امالی به او نسبت داده‌اند، که شامل امثالی در حدیث است.

شیفتگی نظام الملک به کتاب

خواجه نظام الملک فردی دانشمند، ادب دوست و ادب پرور بود. به گفته ابن جوزی، برای علم و اهل علم حرمت قائل بود، و بازار علم چنان در زمان وی رونق یافت که علما و دانشمندان، از وزرا و امرا پیشی گرفتند. او چون شیفته علم و معرفت بود، مدارس بنا نهاد و بر آنها اوقافی تعیین کرد، و به دلیل علاقه زیاد به کتاب، کتابخانه‌هایی تأسیس یا تعمیر نمود و کتابهای بسیاری خریداری کرد و بر آن کتابخانه‌ها وقف نمود.^{۱۰}

برخی نوشته‌اند که او نخستین فرد در جهان اسلام بود که مدارس علوم دینی را با نام «نظامیه» بنا نهاد؛ از جمله: نظامیه بغداد، نظامیه نیشابور، نظامیه توس، نظامیه اصفهان.^{۱۱}

چگونگی ساختن مدارس نظامیه به دست خواجه نظام الملک، داستانی دارد به این شرح: مورخان نوشته‌اند که روزی سلطان آلب ارسلان وارد نیشابور شد. در مسیر خود، به مقابل در مسجد جامع نیشابور رسید. در آنجا جمعی از عالمان و فقیهان و طلاب علوم دینی را در درگاه مسجد با وضعی رقت بار و لباسهایی کهنه مشاهده کرد که به سلطان سلام کردند و او را دعا گفتند. سلطان به نظام الملک گفت: اینان کیستند؟ خواجه جواب داد: اینان طالبان علم به شمار

شاه و نظام الملک ۳۶ روز بوده است.^۱

بعضی نوشته‌اند نظام الملک در نزدیکی نهاوند یا بروجرد به دست فداییان اسماعیلی و به دستور حسن صباح یار دبستانی وی کشته شد و جنازه‌اش به اصفهان منتقل گردید و در مدرسه‌ای که خود به نام «نظامیه» در محله دارالبطیخ ساخته بود، به خاک سپرده شد. از این رو، آنجا را «تربت نظام» خوانند. بر قبر وی لوح سنگی بزرگی است که در اطراف آن آیه الکرسی نوشته و حک شده است.^۲

به گفته برخی دیگر چنان که اشاره شد، در راه بغداد، به دست بو طاهر اَرانی در دهم رمضان ۴۸۵ به قتل رسید.^۳ شماری هم نوشته‌اند: پس از اینکه نظام الملک قلعه الموت را محاصره کرد، روزی از حمام بیرون آمد، دو نفر از قلعه الموت بیرون آمدند و خود را به شکل منظم در آورده، یکی از آن دو به نزدیک نظام الملک رفته، او را با کارد زخمی کرده و گریخت؛ ولی به زودی دستگیر و کشته شد.^۴

آثار و تالیفات

نظام الملک، هم مرد سیاست بود و هم اهل قلم. آثاری نیز تألیف کرده است که از آن میان می‌توان به سیاست‌نامه اشاره کرد. نظام الملک تجارب خویش در سیاست را در مدت وزارت خویش کسب کرده بود و در این کتاب، چنان که برخی اشاره کرده‌اند، در سیاست‌نامه یا سیر الملوک، در پنجاه فصل گرد آورد، و امروزه از بهترین آثار ادبی فارسی به شمار می‌رود، که به اشاره ملک شاه آن را نوشته، و در مقدمه آن، خود خواجه به این مطلب تصریح کرده است.^۵ این کتاب، با کوشش عباس اقبال آشتیانی، در تهران، چاپ و منتشر شده است.

اثر دیگر او وصایای نظام الملک یا دستورالوزراء نام دارد، که اکنون موجود است و آن را خواجه خطاب به فرزند خویش، نظام الدین ابوالفتح فخر الملک، نوشته است.^۶

وصیتنامه‌ای از خواجه در مجموعه‌ای از نسخه‌های خطی کتابخانه نافذ پاشا در استانبول به شماره ۳۲۸، موجود است، که در آن، برادر خود، فقیه اجل، را وصی خویش قرارداده است. دکتر مجتبی مینوی از این نسخه عکس تهیه کرده و به ایران آورده و اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.^۷ دکتر صفا بخشی از این وصیت‌نامه را در تاریخ ادبیات خویش ذکر کرده است.^۸

۱. زبدة التواریخ، ص ۱۴۱.
 ۲. میراث شهاب (الرحلة الاصفهانية)، سال هفتم، شماره اول و دوم (۲۳-۲۴)، ص ۱۲.
 ۳. تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۹۰/۷۲.
 ۴. زبدة التواریخ، ص ۱۴۰؛ الروضین، ۶۲/۱.
 ۵. سیاست‌نامه، ص ۲۹۸-۲۹۹.
 ۶. فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پارس، ۳۲/۲.
 ۷. مجله دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران، سال چهارم، شماره ۲، ص ۶۸-۶۹.
 ۸. تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۹۰/۸-۹۰/۹.
 ۹. همان.
 ۱۰. المنتظم، ۳۰۶/۱۶.
 ۱۱. الروضین، ۶۲/۱؛ زبدة التواریخ، ص ۱۴۲.

ابوالقاسم علی بن محمد زیدی و در اصفهان از ابو نعیم اصفهانی و نیز از پدر خود و عمویش ابراهیم، استماع حدیث کرده و از آنان روایت نموده است.^۵

افرادی مانند ابوالقاسم سمرقندی، ابو غالب بن بناء، هبة الله بن طاووس، محمود بن محمد رجبی، اسماعیل بن محمد اصفهانی حافظ، ابو بکر قاضی مرستان، ابوالبرکات انماطی و احمد بن محمد ابوسعید بغدادی، از وی حدیث شنیده‌اند.^۶ گویند ابراهیم بن محمد بن عبدالرزاق ابو طاهر حنفی حافظ، در طرابلس از او حدیث شنیده و در صور آنها روایت کرده است.^۷

گویا وی با ابوالعلاء معری شاعر و ادیب معروف، ملاقاتی داشته است. از آنجا که ابوالعلاء در سال ۴۴۹ قمری در گذشته است، به نظر می‌رسد این ملاقات در دهه ۳۰، سده پنجم قمری، و پیش از ورود به مصر روی داده است.^۸

چندی هم پیش از سالهای ۴۷۷ قمری در طرابلس سکونت داشته و در آنجا با قاضی ابن بزّاج، شاگرد شیخ طوسی،

می‌روند که در مقام و مرتبه اشرف مردم هستند، ولی بهره و نصیبی از دنیا ندارند و شکل و شمایل و طرز لباس آنان گواه فقر و بی چیزی شان است. چون دید که دل سلطان نرم شده، گفت: اگر سلطان اجازه دهد، برای آنان جایی و مکانی بسازم و حقوقی تعیین نمایم، تا به طلب علم بر آیند و به جان سلطان دعا کنند. سلطان اجازه داد. خواجه شروع به ساختن مدارس در جمیع مملکت آلب ارسلان کرد و ده درصد از مال سلطان را، که به وزیر اختصاص داشت در بنای مدارس صرف کرد. او نخستین کسی است که این سنت نیکو را بنا نهاد.^۱

وی نظامیه بغداد را در سال ۴۵۷ق/۱۰۶۴م در کنار دجله و نزدیک یک قصر خلیفه پی‌افکند. ساخت این بنا تا سال (۴۵۹ قمری) به طول انجامید. در آن مدرسه، «دارالکتب» را تأسیس کرد و بسیار به آن اهمیت داد و از آن محافظت می‌کرد. شیفتگی وی به کتاب و کتابخانه از اینجا پیداست که وقتی در سال ۴۷۹ قمری برای دیدار از نظامیه و کتابخانه‌اش وارد آن مدرسه شد، به کتابخانه نظامیه رفت و در آنجا رساله‌ای در حدیث شریف نوشت.^۲

وی در دیگر مدارسی که به نام نظامیه تأسیس می‌کرد، جایی برای کتابخانه در نظر می‌گرفت. سپس آثار و تألیفات دانشمندان گذشته و آن روزگار را خریداری و گردآوری می‌کرد و وقف آن کتابخانه‌ها می‌نمود، تا طالبان علم از آنها بهره‌گیرند.

سمعانی درباره شیفتگی او به علم و عالم و کتاب، گفته است: مجلس او همیشه پر از قاریان و فقیهان و دانشمندان و اهل علم و ادب بود.^۳

۷۳. ابو یوسف عبدالسلام بن محمد بن یوسف بن بندار قزوینی (۳۹۳ - ۴۸۸ق/۱۰۰۳ - ۱۰۹۵م)، عالم فاضل و شیخ معتزله.^۴ در تاریخ تولد وی اختلاف است. منابع سال تولد وی را ۳۹۳ قمری نوشته‌اند. برخی منابع نیز سال ۳۹۱ یا ۴۱۱ قمری نوشته‌اند.

او مقدمات علوم را در زادگاه خویش فراگرفت. سپس راهی بغداد گردید و در آنجا از ابو عمر بن مهدی فارسی و عبدالجبار بن احمد همدانی قاضی معتزلی دانش آموخت و حدیث شنید. همچنین از قاضی معتزلی در ری علم کلام را فراگرفت. در همدان از ابوطاهر بن سلمه و در حرّان از

۱. آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۴۱۲.

۲. دائرة المعارف الاسلامیة (انگلیسی)، ۹۹۷/۳ - ۱۰۰۰ و تاریخ آل سلجوق بنداری، ص ۷۴؛ دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۱۹۴ - ۲۰۰؛ بروکلیمان، ۳۵۱/۱ و ذیل ۵۹۴/۱.

۳. الانساب، ۳۷۰/۶.

۴. تاریخ مدینه دمشق، ۲۱۸/۳۶ - ۲۲۰؛ المنتظم ۸۹/۹ - ۹۰ (۲۱/۱۷ - ۲۲)؛ التندونین فی اخبار قزوین ۱۷۸/۳ - ۱۸۰؛ معجم البلدان، ۳۳۲/۲؛ الکامل فی تاریخ ۲۵۳/۱؛ الروضتین ۷۲/۱؛ مختصر تاریخ دمشق ابن منظور، ۱۱۷/۱۵۴ - ۱۱۸؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وقایع ۴۸۱ - ۴۹۰ق) ص ۲۵۰ - ۲۵۳؛ سیر اعلام النبلاء، ۶۱۶/۱۸ - ۶۲۰؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۱۴۲؛ تذکرة الحفاظ، ۱۲۰۸/۴؛ الاعلام وفيات الاعلام، ص ۲۰۱؛ دول الاسلام، ۱۷/۲؛ الدرّة المغیة، ص ۴۷۷؛ طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ۲۳۰/۳؛ مرآة الجنان، ۱۴۷/۳؛ البدایة و النهایة، ۱۵۰/۱۲؛ الجواهر المغیة، ۴۲۱/۲ - ۴۲۲؛ لسان المیزان، ۱۱/۴ - ۱۲؛ النجوم الزاهرة، ۱۵۶/۵؛ طبقات المفسرین سیوطی، ص ۶۷ - ۶۸؛ طبقات المفسرین داودی، ۳۰۱/۱ - ۳۰۳؛ الطبقات السنیة، شماره ۱۲۴۳؛ طبقات المفسرین ادنه وی، ص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ شذرات الذهب، ۳۸۵/۳؛ هفت اقلیم، ۱۵۷/۳؛ حبیب السیر، ۳۱۶/۲؛ ضیافت الاخوان، ص ۶۷؛ دیوان الاسلام، ۴۰۱/۴ - ۴۰۲؛ کشف الظنون، ۶۳۴/۱؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۲۸۶/۲؛ موسوعة علماء المسلمین فی تاریخ لبنان الاسلامی، ۱۳۰/۳ - ۱۳۴؛ هدیة العارفین، ۵۶۹/۱؛ الاعلام زکلی، ۷/۴؛ معجم المؤلفین، ۲۳۱/۵ (۱۵۰/۲ - ۱۵۱)؛ الفهرس الشامل، ۲۲۹/۱؛ دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۲۲۰؛ مینودریا باب الجنة قزوین، ۲۲۴ - ۲۲۵.

۵. التندونین فی اخبار قزوین، ۱۷۸/۳.

۶. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۲۵۰ - ۲۵۱؛ التندونین فی اخبار قزوین، همان‌جا.

۷. معجم البلدان، ۳۳۲/۲.

۸. لسان المیزان، ۲۰۴/۱؛ موسوعة علماء المسلمین فی لبنان الاسلامی، ۱۳۴/۳.

به مطالعه و کتاب سرچشمه گرفته است. او از همان اوان کودکی به استماع حدیث پرداخته است؛ چنانکه ابو علی بن سکره صوفی گوید: ابو یوسف بخشی از حدیث محاملی را برای ما خواند و گفت که در سال ۳۹۷ قمری آن را در حدود چهار سالگی شنیده است.^۶

محمد بن عبدالملک همدانی در تاریخ خود گوید: ابو یوسف فردی فصیح العبارة بود و اشارات شیرینی داشت و حکایات و اخبار غریبی را حفظ بود. او زیدی مذهب بود و تفسیری در هفتصد جلد بزرگ در مصر تألیف کرد.^۷

خود این مطلب که وی تفسیری در سیصد یا چهارصد و یا هفتصد جلد بزرگ نوشته، گویای آن است که وی دارای کتابخانه‌ای بزرگ بوده که توانسته چنین مجموعه بزرگی در تفسیر تألیف کند. این تفسیر، به گفته برخی، حدائق البهجة نام داشته، و در آن، به گفته ابن جوزی، مطالب عجیبی آورده، تا آنجا که هر آیه را در یک جلد تفسیر کرده است.^۸ سمعانی درباره این تفسیر می‌گوید: وی کتابی در تفسیر به نام التفسیر الکبیر گردآورد و تألیف کرد، که در میان تفاسیر، بزرگ‌تر و پُر فایده‌تر از آن دیده نشده است.^۹ ابن عساکر نیز از او تعریف کرده و او را مصنفی مشهور قلمداد نموده است.^{۱۰}

ابوالحسن محمد بن عبدالملک می‌گوید: ابو یوسف قزوینی کتابهای زیادی را گرد آورده بود که بسیار نفیس و ارزشمند بودند و احدی مانند آنها را نداشت. بعضی گفته‌اند که وی این کتابها را سالهای قحطی دمشق و مصر، با دادن تکه نانی خریداری کرده بود. برخی نوشته‌اند اولین کتابها را با قیمت گران خریداری کرده بود؛ از آن جمله، مجموعه کتابهای سیرافی است.^{۱۱}

ملاقات کرده و گویا در دربار جلال الملک ابن عمار می‌زیسته است.^۱

ابو یوسف قزوینی با خواجه نظام الملک معاصر بوده و با او ملاقاتهایی نیز داشته است. گویا این ملاقاتها در بغداد روی داده است. در یکی از این ملاقاتها، وقتی به دیدن نظام الملک رفت، ابو محمد تمیمی و یک عالم اشعری نیز حضور داشتند. قزوینی از باب مطایبه به نظام الملک گفت: ایها الصدر، اکنون سران اهل جهنم نزد تو حاضرند. نظام الملک با شگفتی گفت: چگونه؟ ابو یوسف جواب داد: من معتزلی، و با اشاره به ابو محمد تمیمی گفت: و این از مشبهه، و دیگری اشعری است؛ و هریک از ما دیگری را تکفیر می‌کند. بدین ترتیب، ما سه نفر، از سران کفر و رثوس اهل جهنم هستیم. نظام الملک خندید.^۲

وی در فاصله دهه سی تا دهه هشتاد سده پنجم قمری، به مصر رفته و مدت چهل سال در آنجا ماندگار شده و به تدریس و تألیف پرداخته است؛ چنانکه نوشته‌اند وی در مصر، تفسیر بزرگ خود را، که به قولی دارای سیصد جلد و به گفته برخی شامل پانصد جلد نوشته است.^۳ برخی نیز تفسیر وی را دارای هفتصد جلد دانسته‌اند.^۴

به هر حال، وی پس از چهل سال که در مصر اقامت داشت، با کوله‌باری از علم و معرفت و انبوهی کتاب به بغداد بازگشت. در اواخر عمرش بود که تن به ازدواج داد و عمری طولانی کرد؛ چنانکه نوشته‌اند بر اثر کهولت سن، که حدود ۹۶ سال داشت، ضعیف، نحیف و بسیار لاغراندام شده بود؛ به گونه‌ای که وقتی در جایی می‌نشست، به درستی دیده نمی‌شد، ولی در همان حال از زبان جوانی برخوردار بود. سرانجام پس از عمری تلاش در راه علم و فرهنگ، در ۱۴ ذی‌قعدة ۴۸۸ که قول اصح است، یا به گفته برخی در ۴۸۳، و یا به گفته ابو سعد سمعانی در ۵۰۴ قمری، در بغداد دیده از جهان فرو بست و در مقابر خیزران، کنار قبر ابو حنیفه به خاک سپرده شد.^۵

شیفتگی ابو یوسف به کتاب

در اینکه ابو یوسف قزوینی دانشمندی برجسته و ادیبی اریب و نویسنده‌ای توانمند و از حافظه‌ای قدرتمند و سرشار برخوردار بوده، هیچ تردیدی نیست. اینها همه از شیفتگی وی

۱. همان.
 ۲. النجوم الزاهرة، ۱۵۶/۵.
 ۳. العبرة، ۳۲۱/۳؛ طبقات الشافعیة (طبری) ۲۳۰/۳؛ المنتظم، ۹۰/۹ (۲۲۱/۱۷).
 ۴. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۲۵۳.
 ۵. تاریخ المدینة دمشق، ۲۱۹/۳۶ - ۲۲۰؛ التدوین فی اخبار قزوین، ۱۸۰/۳؛ البدایة و النهایة، ۱۵۰/۱۲.
 ۶. سیر اعلام النبلاء، ۶۲۰/۱۸؛ لسان المیزان، ۱۲/۴.
 ۷. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۲۵۳.
 ۸. الروضتین، ۷۲/۱؛ المنتظم، همان جا.
 ۹. التدوین فی اخبار قزوین، ۱۷۸/۳.
 ۱۰. تاریخ المدینة دمشق، ۲۱۹/۳۶.
 ۱۱. تاریخ الاسلام، ص ۲۵۲.

او سیصد دینار داد. هنگامی که در این باره نزد نظام الملك سخن به میان می‌آمده می‌گفت: من بیشتر از آنچه وی به من هدیه داد، به او عطا کردم.^۵

۷۴. ابوالفرج محمد بن عبیدالله بن حسن بن حسین بن ابی البقاء بصری (متوفی ۴۹۹ق/۱۱۰۵م)، ادیب، نحوی، فقیه و قاضی القضاة بصره.^۶

سال تولد وی دانسته نیست؛ ولی با توجه به اینکه وی از افراد میانه نیمه اول سده پنجم قمری روایت کرده، می‌توان گفت که وی در اوایل سده پنجم دیده به جهان گشوده است. او ظاهراً در بصره تولد و پرورش یافته و در همان جا از کسانی مانند فضل بن محمد قصبانی، عبدالله رقی، حسن بن رجاء، عیسی بن موسی و ابن دهان دانش آموخته و ادبیات عرب و علم نحو را فرا گرفته و سپس راهی شهرهایی چون بغداد، کوفه، واسط و اهواز شده و از دانشمندان و فرزندان آن مناطق استفاده کرده است. او در بغداد از طاهر بن عبدالله بن طاهر بن عمر ابو الطیب طبری، ابو حاتم محمود بن حسن طبری قزوینی، علی بن محسن بن علی ابوالقاسم بن ابی علی تنوخی، مفضل بن محمد بن مشعر ابوالمحاسن تنوخی و ابوالحسن ماوردی، و در واسط از ابو غالب محمد بن احمد بن بشیران، و در کوفه از محمد بن علی عبدالرحمان علوی و جمعی دیگر، از جمله ابو اسحاق شیرازی، حدیث شنیده و دانش آموخته و از آنان روایت کرده است.^۷

منابع تاریخی و رجالی، او را فردی دانا، فصیح، با هیبت و متانت، صاحب مروت و متدین و با قدرت حافظه بسیار

بعضی هم نوشته‌اند که ابو یوسف در هر هفته، صد دینار کتاب می‌خرید و می‌گفت: آنچه را در خانه داشتم، فروختم. و چون از مصر به بغداد بازگشت، همراه خود ده بار کتاب آورد، که بیشترشان به خط منسوب بودند. او خود می‌گوید: تنها در موضوع تفسیر، شصت مهم را خریداری کردم که از جمله آنها می‌توان تفسیر طبری، تفسیر جبائی، تفسیر پسرش ابو هاشم جبائی، تفسیر ابومسلم بن بحر و تفسیر بلخی را می‌توان نام برد.^۱

درباره شمار کتابهای کتابخانه وی که بسیار نفیس و ارزشمند بوده‌اند، مختلف است. برخی تعداد مجلدات آن را چهارهزار جلد نوشته‌اند؛ و این، منهای تفسیر خود است که به قولی هفتصد جلد بوده است. بعضی آمار کتابهای وی را که پس از مرگش باقی گذاشته بود، بیش از چهل هزار جلد نوشته‌اند، که طی دو سال کامل به تدریج به فروش رفت.^۲

برخی نوشته‌اند که کتابهایش را وقف مشهد ابو حنیفه در بغداد کرد. بنا به قولی، پس از مرگش کتابها و تفسیرش فروخته شد و بعدها وقف مشهد ابو حنیفه گردید.^۳

بعضی هم نوشته‌اند که خود او گفته بود اگر طالب علمی کتاب تفسیرم را نزد من به صورت کامل قرائت یا کتابت کند، دوره کامل آن را به وی می‌بخشم. و چون ظاهراً از اینکه کسی بتواند این کتاب را نزد او قرائت یا کتابت کند ناامید شد، آن را وقف مشهد ابو حنیفه کرد.^۴ درباره نفاست کتابهایش، ذکر یک حکایت کافی است: ابو یوسف قزوینی، چهار چیز به نظام الملك هدیه کرد که همه نفیس و منحصر به فرد بودند: اول اینکه کتاب غریب الحدیث ابراهیم حربی را در ده جلد، به خط ابو عمر بن حیویه به وی بخشید؛ دوم اینکه شعر الکمیت را در سیزده مجلد به خط ابومنصور به او هدیه داد؛ سوم اینکه عهدنامه قاضی عبد الجبار بن احمد، به خط صاحب بن عبّاد و انشای وی را به او بخشید، که ابو یوسف خود گفته است: این عهدنامه، هفتصد سطر بود و هر ورقه‌اش سمرقندی و دارای غلافی از آبنوس بود؛ چهارم اینکه یک نسخه از مصحف به خط منسوب واضح که بین سطرهای آن تمام قرائات را به خط قرمز نوشته بودند و تفسیر غرائب آن را به خط سبز و اعراب‌گذاری کلمات به خط زرد و علامات را با طلا نگاشته بودند.

در مقابل این چهار اثر نفیس و گرانسنگ، نظام الملك به

۱. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۲۵۳.

۲. همان.

۳. دور الکتب العربیة و شبه العامة، ص ۲۲.

۴. همان.

۵. سیر اعلام النبلاء، ۴۱۸/۱۸ - ۴۱۹؛ طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ۲۳۰/۲؛ لسان المیزان، ۱۱/۴ - ۱۲.

۶. المنتظم ابن جوزی، ۱۴۷/۹ - ۱۴۸؛ ۹۷/۱۷ - ۹۸؛ الکامل فی التاریخ، ۴۱۵/۱۰ (که او را عبیدالله بن حسن، بدون ذکر محمد، عنوان کرده است)؛ معجم الادباء، ۲۳۴/۱۸؛ البدایة و النهایة، ۱۶۶/۱۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۴۹۱ - ۵۰۰ق)، ص ۳۰۶ - ۳۰۷؛ الواسی بالوفیات، ۹/۴؛ بغیة الوعاة، ۱۷۰/۱؛ دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۵۷ - ۱۵۸؛ معجم المؤلفین، ۲۷۷/۱۰ (۴۷۸/۳).

۷. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۰۷؛ معجم الادباء، ۲۳۴/۱۸.

اشعار دیوان را از حفظ می‌خواند، دور او جمع شدند و گرداگرد او حلقه زدند، تا او را امتحان کنند. آن گاه که وی اشعار دیگری از دیوان را قرائت کرد، به شخصیت وی پی بردند. سپس آن مرد خود را معرفی کرد که من ابوزید سروجی، قهرمان مقامات، هستم.^۵

ابن اثیر این کتابخانه را «خزانة الکتب» نامیده است، که متأسفانه در هنگام حمله به بصره و فتنه عرب و ترک، به آتش کشیده شد و غارت شد و از میان رفت.^۶

۷۵. امیر ابوالوفاء محمود الدوله مبشر بن فاتک آمری (متوفی ۵۰۰ق) (۱۱۰۷م)، عالم فاضل، ادیب اریب، ریاضیدان، حکیم و طبیب معروف مصری در روزگار فاطمیان.^۷

از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست. در مصر دیده به جهان گشود و پرورش یافت. او نزد بزرگ‌ترین عالمان و شیوخ روزگار خویش در مصر، دانش آموخت و سرآمد اقران خویش گردید؛ چنان‌که در نبوغ و تفوق علمی و آگاهی از علوم و فنونی چون هیئت، ریاضیات، حکمت، طب، منطق و ادبیات شهره گردید، بزرگ‌ترین استادان او را در هیئت، ریاضیات، حکمت و پزشکی، افرادی مانند ابو محمد بن حسن بن هیشم، شیخ ابوالحسن، معروف به آمدی، بودند که از آنان علوم حکمی را آموخت. پزشکی را از ابوالحسن علی بن رضوان طبیب معروف آموخت و سالها ملازم و همنشین و شاگرد وی بود^۸ و با الظاهر بأمرالله و المستنصر بالله، دو تن از خلفای فاطمی مصر، هم روزگار بوده است.^۹

مفصل‌ترین شرح حالی که از وی در دست است، از ابن ابی

قوی دانسته‌اند، که پس از طی مدارج علمی، در جامع بصره، به تدریس و املا پرداخت و شاگردان بسیاری را تربیت کرد؛ مانند ابوالقاسم بن سمر قندی و ابو علی بن سکره صوفی.

ابو علی بن سکره صوفی می‌گوید: مجلس درسی موقرتر از مجلس درس او ندیدم^۱. او اضافه بر کار تدریس و املا و تربیت شاگردان، در بصره به امر قضاوت نیز مشغول بود، قاضی القضاة محسوب می‌شد. به گفته سلفی، وی از بزرگان قضات به شمار می‌رفت.^۲

ابوالفرج دارای آثار و تألیفاتی نیز بوده است که منابع دو اثر وی به نامهای مقدمه فی النحو و کتاب المستقرین را ذکر کرده‌اند. او در نوزدهم محرم ۴۹۹ در بصره دیده از جهان فرو بست و در همان جا به خاک سپرده شد.^۳

شیفتگی ابوالفرج به کتاب

در منابع آمده است که او کتابهای ادب را بسیار مطالعه می‌کرد و عالم‌ترین مردم به زبان عربی و لغت بود. به دلیل همین شیفتگی بود که اقدام به گردآوری و تهیه منابع کرد و بیش از دوازده هزار جلد کتاب فراهم آورد که بسیار نفیس و ارزشمند و منحصر به فرد بودند. چون شمار کتابها زیاد شد، کتابخانه‌ای در بصره، در نهایت زیبایی و شکوه، ساخت و آن دوازده هزار جلد کتاب را بر آن کتابخانه وقف کرد. این کتابخانه که «دارالعلم بصره» خوانده می‌شد، در عظمت و شکوه و زیبایی و نفاست آثاری که در آن بود به «دارالعلم بغداد»، تأسیس شاپور بن اردشیر، تشبیه شده است.^۴

گفته‌اند احتمال دارد این دارالعلم، همان باشد که حریری (۴۴۶ - ۵۱۶ق/ ۱۰۵۴ - ۱۱۲۲م) در مقام دوم (المقامة الحلوافية) از مقامات خویش آن را چنین وصف کرده است و چون از دیار غربت به وطن خویش باز گشتم، قدم به «دارالعلم» نهادم که خاستگاه ادیبان و جایگاه واردین و غریبان بود. پس از ذکر مطالبی، مردی ریش‌دار که لباس کهنه به تن داشت، به دارالعلم وارد شد و بر اهل مجلس سلام داد و در آخر مجلس نشست. سپس به مردی که در کنارش نشسته بود، رو کرد و گفت: نام کتابی که مطالعه می‌کنی چیست؟ او در پاسخ گفت: دیوان ابی عباده بحرری است. مرد تازه وارد فی البداهه شروع کرد به خواندن بهترین اشعاری که در آن دیوان بود. چون جمعیت دیدند که وی

۱. همان.

۲. تاریخ الاسلام، همان جا.

۳. معجم الادباء، ۲۳۴/۱۸؛ المنتظم، ۱۴۷/۹، ۱۴۸-۱۴۹/۱۷ (۹۸-۹۷).

۴. المنتظم، همان جا؛ تاریخ الاسلام ذهبی، همان جا.

۵. مقامات الحریری، ۲۶/۱ - ۲۷.

۶. الکامل فی التاريخ، ۴۱۵/۱۰؛ دور الکتب العربیة العامة وشبه العامة، ص ۱۵۷ - ۱۵۸.

۷. عیون الانباء ابن ابی صعیبه، ص ۱۸، ۳۱، ۳۷، ۴۹، ۶۳، ۷۰، ۷۶، ۸۰، ۸۲، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۳۱۸، ۵۶۰، ۵۶۱، معجم الادباء یاقوت، ۷۷/۱۷؛

الکتاب العربی المخلوط و علم المخطوطات، فؤاد یمین سید، ۲۶۹/۱ - ۲۷۰؛ تاریخ المکتبات فی مصر العصر المملوکی، السیدالسید النشار، ص ۶۷.

۸. عیون الانباء، ص ۵۶۰ - ۵۶۱.

۹. معجم الادباء، ۷۷/۱۷.

را در آن خزانه می‌گذراند و به ندرت آنجا را ترک می‌کرد. او کاری جز مطالعه کتابهایش نداشت و مطالعه رامهم‌تر از هر چیز می‌دانست. از این رو کمتر، به امور خانه و همسراری توجه می‌کرد.

همسر وی نیز این بی‌توجهی را با شکیبایی تحمل می‌کرد؛ چون زنی بزرگواری و از ارباب دولت و از خاندانهای بزرگ و ثروتمند و جزو امیران مصر بود. البته هنگامی که از کتابها و کتابخانه مبشر که باعث جدایی میان آنان شده بود، بسیار ناراحت بود. هنگامی که مبشر بن فاتک دیده از جهان فرو بست، همسر وی در مراسم عزاداری و شیون در مرگ شوی خود، همراه کنیزانش تک تک کتابها را در برکه آبی ریخت که در وسط منزلشان و بسیار بزرگ بود. از این رو، کتابها دچار آبدیدگی گردید و رنگ کاغذ آنها زرد شد، و کتابهای ابن فاتک، چه تألیف خودش بود و چه آنهایی که از دیگر نویسندگان گردآورده یا به خط خود استنساخ کرده بود، همه زرد شدند. من کتابهای بسیاری از تصانیف متقدمین را یافتم که به خط وی بودند و گرفتار چنین سرنوشتی شده بودند.^۳

اصیبه است که گویا دیگران نیز از وی گرفته‌اند. او در شرح حال ایشان می‌نویسد که مبشر بن فاتک دائم مشغول فراگیری علم، مطالعه و دوستدار فضایل و همنشینی با اهل علم و فضل و ادب بود در مجالس آنان شرکت می‌کرد و با آنان به مباحثه می‌پرداخت و از آنها استفاده می‌کرد. ابو الخیر سلامه بن مبارک بن رحمون، از شاگردان معروف اوست.

وی دارای آثار و تصانیفی مهم در منطق و علوم و حکمت و علوم اوائل و علم پزشکی و طبابت بود. از جمله آثاری که وی تألیف کرد و در منابع به آنها اشاره شده است، می‌توان آثار زیر را نام برد:

۱. الوصایا و الامثال و الموجز من محکم الاقوال.

۲. مختار الحکم و محاسن الکلم، که ابن ابی اصیبه این کتاب را در اختیار داشته و در کتاب خود، عیون الانباء، مطالب فراوانی را از آن نقل کرده است.

۳. البدایة فی المنطق.

۴. کتاب فی الطب.

۵. سیرة المستنصر، در ۳ جلد.^۱

اکنون از این آثار اطلاعی در دست نیست و جز منقولاتی از کتاب مختار الحکم و محاسن الکلم، که ابن ابی اصیبه از آن نقل کرده، چیزی دیگر بر جای نمانده است.

شیفتگی ابوالوفاء به کتاب

یاقوت حموی درباره شیفتگی او به کتاب و گردآوری آنها می‌گوید: «ملک الکتب مالا یحصی عدده کثرة؛ کتابهای بی‌شماری را در تملک خویش داشت که از نظر تعداد، به شماره در نمی‌آمدند.^۲

ابن ابی اصیبه نیز می‌گوید: مبشر بن فاتک، بسیار دوستدار علم بود و کتابخانه‌ای، و به تعبیر خود او خزائن کتبی داشت که هیچ‌گاه از آن جدا نمی‌شد و جز مطالعه آنها کاری نداشت.

سپس اضافه می‌کند که وی کتابهای فراوانی را گردآورده بود که بیشتر آنها اکنون موجودند، ولی رنگ کاغذ و اوراق آنها بر اثر آبدیدگی تغییر کرده است. بعد علت این آبدیدگی و زرد شدن آنها را به نقل از سدید الدین منطقی مصری چنین شرح می‌دهد: امیر ابن فاتک به شدت علاقه‌مند تحصیل علوم و فراگیری دانش بود و خزانه کتبی داشت و بیشتر اوقات خود



۱. عیون الانباء، ص ۵۶۱؛ معجم الادباء، همان جا.

۲. معجم الادباء، همان جا.

۳. عیون الانباء، ص ۵۶۰-۵۶۱؛ الکتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات، ۱/۲۶۹.